

سختی در باب تعریف و حدود نظریه سیاسی

الف «اهمیت بحث درباره "نظریه سیاسی"»

- ۱- هر کنش و نهاد سیاسی فعلی مسبوق به نظریه یا نظریه‌های سیاسی پیشین است. میان نظریه و عمل نسبت دو سویه و همزیستانه برقرار است.
- ۲- رفع معضلات حوزه علمی: بسیاری از معضلات بزرگ عرصه عمل به سبب عدم تفاهم بر سر تعریف مفاهیم بنیادین سیاسی، تحلیل درست وضعیت و تجویز ساز و کارهای مناسب روی می دهند

ب) اهمیت بحث درباره "تعریف و حدود" نظریه سیاسی

- ۱- باید روشن باشد که در حوزه کنش سیاسی نیاز به نظریه سیاسی داریم پس باید بدانیم نظریه سیاسی درباره چیست و چه کاری می‌خواهد بکند.
- ۲- برای انتقال دانش باید شناخت کافی و مرزبندی نظریه سیاسی با شاخه‌های دیگر اندیشه ورزی اجتماعی و اندیشه ورزی سیاسی مشخص باشد.
- ۳- نامشخص شدن تعریف و حدود نظریه سیاسی مسئله ساز است. این مسئله سازی به سبب "ناکارآمد" شدن کلیت ساحت نظری است که عدم رفع مشکلات و پیچیده‌تر شدن معضلات زیست‌سیاسی را به همراه دارد. مثال: خلط نظریه اخلاقی و سیاسی و اشتباه گرفتن نظریه سیاسی با فلسفه سیاسی

پ) درباره تعریف: منظور ما از تعریف باید روشن باشد. تعریف در منطق سنتی باید جامع و مانع باشد، متضمن دور و تعریف به اخفا نباشد. اما با رجوع به متافیزیک / 1036b می‌شود دید که تعریف مفهوم با تعریف شیء محسوس متفاوت است. نظریه سیاسی شیء ملموس و محسوس نیست و تعریفش به حدتام نیست که مقصودش حقیقت ذاتی شیء از طریق انضمام جنس قریب (پروتون گنوس) و فصل (دیافورا) باشد. تعریف نظریه سیاسی شناساندن موضوع است و نوع کاری که با این موضوع قرار است انجام شود و مرزهای آن با دیگر فعالیت‌های فکری است.

ت) طرح یک مشکل در فرایند پژوهش:

مشکل تقدم و تأخر تعریف نظریه سیاسی و تعیین حدود آن: جابجایی این دو در فرایند پژوهش به ضرورت روی داده است. به این معنا که ابتدا به نظر می‌رسد تا تعیین حدود نظریه سیاسی با دیگر شاخه‌های مطالعه اجتماعی و سیاسی صورت نگیرد نمی‌شود به تعریف آن دست یافت. اما از سوی دیگر در فرایند پژوهش ملاحظه می‌شود که تا تعریفی از نظریه سیاسی در دست نباشد امکان تعیین حدود آن ممکن نمی‌شود. راه حل مشکل این است که ابتدا با تمرکز بر موضوع نظریه سیاسی، که سیاست و امر سیاسی است، و کاری که در نظریه سیاسی بر این موضوع اعمال می‌شود، به تعریفی از نظریه سیاسی دست یابیم و سپس بر مبنای این تعریف به تعیین حدود آن بپردازیم و از این طریق، تعریف حاصل شده را دقیق‌تر کنیم. اما در این جا پیش از پرداختن آرای متفاوت درباره سیاست و امر سیاسی، به کاری که باید نظریه پرداز سیاسی بر روی موضوع خود انجام دهد توجه می‌کنیم.

ث) در پاسخ به این پرسش که در نظریه سیاسی چه کاری باید روی موضوع انجام شود چند رویکرد داریم:

۱- رویکرد پوزیتیویستی - علم گرا:

این رویکرد مبتنی است بر تفکیک کامل نظریه سیاسی از فلسفه سیاسی و روش ابطال پذیری تجربی. مانند کتاب «مقدمه‌ای بر نظریه سیاسی مدرن» از نورمن بری که می‌گوید نظریه سیاسی مبتنی بر فرضیه‌ای است که بشود از آن به پیش‌بینی رسید. بری بر اساس همین رویکرد نتیجه می‌گیرد نکه نظریه سیاسی دارای محتوا و روش بنیادین متعلق به خود نیست و باید در رابطه با اقتصاد و حقوق و اخلاق ... بحث شود.

۲- رویکرد غیر تبیینی یا نظریه‌سیاسی به مثابه «تفکر»:

جان پلامناتز در سال ۱۹۶۰ چنین گفته است: «منظور من از نظریه سیاسی تبیین چگونگی کارکرد حکومت‌ها نیست، منظوم تفکر نظام مند درباره اهداف حکومت‌هاست». ملاحظه می‌شود که در این برداشت، نظریه سیاسی از جنس تفکر نظام مند است و تبیین علت و معلولی مورد نظر نیست. این رویکرد به ریشه اصطلاح نظریه نزدیک می‌شود که تئوری است: تئوری در یونان باستان به معنای نظرورزی، دیدن با عقل، تعمق و تأمل بود که بعدها در افلاتون از لحاظ محتوایی بر فلسفه ورزی منطبق شد.

۳- رویکرد تبیینی - استدلالی:

آیزایا برلین در مقاله مهم « آیا نظریه سیاسی هنوز وجود دارد؟» در سال ۱۹۶۱ بر اهمیت برهان آوری و کنجکاوی عقلانی در نظریه سیاسی تأکید کرد که صرفاً متکی بر علیت و روابط کارکردی و مطالعات آماری نیستند بلکه به انگیزه‌ها و دلایل متکی‌اند. هوفن و گراهام نیز این موضع را دارند.

۴- رویکرد هنجاری :

کریستین هلیول و بری هیندس معتقدند نظریه سیاسی از دیگر شاخه‌های علوم سیاسی جدا می‌شود زیرا به مباحث هنجاری زندگی سیاسی بازمی‌گردد. این رویکرد بر این اساس استوار است که برخلاف تلقی پوزیتیویستی، نظریه سیاسی به طور ماهوی به هنجارهای سیاسی وابسته است و باید به ارزیابی آنها پردازد.

۵- رویکرد کنش‌گفتاری:

انگین آیزین می‌گوید نظریه سیاسی نه فقط کار متفکران، بلکه کنش‌گفتاری همه کسانی است که زندگی سیاسی دارند. نظریه سیاسی فقط توصیف رویدادهای نیست بلکه جهان را به وجود می‌آورد.

نکته: این مؤلف نظریه سیاسی را با نظر سیاسی، و قرار گرفتن در ساحت سیاست را نیز با سیاست ورزی اشتباه گرفته است.

۶- رویکرد ترکیبی: هنجاری - تبیینی - تحلیلی

مارک فیلمپ در سال ۲۰۰۸ کوشش کرد تعریف جامع‌تری از نظریه سیاسی ارائه دهد که ابعاد مختلفی داشته باشد. او گفت: نظریه سیاسی تأمل نظام مندی است بر سرشت سیاست، عوامل علی ثبات و تغییر سیاسی، چارچوب نهادی تداوم کنش‌های سیاسی، ارزشها و اهداف کنشها و سازمان‌های سیاسی، و شرایط تحقق این اهداف. او بر اهمیت نقش تعیین کننده زمینه تاریخی در فهم متون و ایده‌های سیاسی تأکید کرد که نسبت این ایده‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد.

۷- رویکرد رفلکسیو:

مایکل فریدن اظهار کرده است که باید اندیشیدن به سیاست و سیاسی اندیشی را از یکدیگر تفکیک کرد. نظریه سیاسی باید هم سیاست و الگوهای اندیشیدن به سیاست را شکل دهد و هم به خود بازگردد و خود انتقادی باشد. در این رویکرد

اهمیت زبان شکل دهنده به نظریه سیاسی و اهمیت نقد ایدئولوژی نیز مطرح شده است. رویکرد اندرو وینسنت هم رفلکسیو است. وینسنت در کتاب «سرشت نظریه سیاسی» بر لزوم تأمل انتقادی تأکید کرده و گفته است که شیوه نظریه پردازی سیاسی به طور بنیادین بر موضوع آن که سیاست است تأثیر می گذارد. بنابراین، تفکیک نظر و عمل جزم باوری بیهوده ای است.

۸- رویکرد گفتمانی و تکثرگرا:

در این رویکرد پژوهشگرانی مانند بیکو پارک تعاریف ذات باور و متکی به سرشت بشر از نظریه سیاسی را کنار می گذارند. از این منظر، نظریه سیاسی یک رشته علمی نیست بلکه یک گفتمان است و راههای متفاوتی برای نظریه پردازی سیاسی وجود دارد و مکالمه انتقادی میان اشکال متفاوت آن برقرار است. این رویکرد رابطه دیالکتیکی میان نظریه سیاسی و علم سیاست را نیز مطرح کرده است.

۹- رویکرد تفسیر گرا:

به رای تدیسه ورنی چون لسلی تیلر، نظریه سیاسی در صدد پیش بینی رفتارها نیست بلکه می خواهد فکر و کنش انسانی را به طور روشنگرانه و برای ارتقای فهم تفسیر کند. نظریه پرداز با معنا سر و کار دارد و معنا نه در قانون های عینی بلکه در فهم های بیناذهنی و مشترک ریشه دارد. ارزش یک نظریه سیاسی نه در پیش بینی های اثبات پذیر آن بلکه در ظرفیت آن برای آگاه سازی و روشن کردن زندگی سیاسی است. کنش سیاسی مانند اثر هنری است نه واکنش شیمیایی که نیاز به تبیین و پیش بینی و کنترل داشته باشد.

۱۰- رویکرد آگاهی بخش و هشدار: شلدون ولین در سال ۱۹۶۰ بیان کرد که بر خلاف فیزیک و علوم طبیعی، نظریه سیاسی پیش بینی نمی کند اما هشدار می دهد و ضمناً امکانات و شروط لازم و کافی تحقق اهداف را بیان می کند. او از متافیزیک سیاسی نیز سخن گفت که ورود مقوله های متافیزیک به نظریه سیاسی است و آن را به فلسفه سیاسی نزدیک می کند.

ج) موضوع یا محتوای نظریه سیاسی: سیاست و امر سیاسی

برای پرداختن به نسبت سیاست و امر سیاسی باید به آرای اندیشمندانی چون کارل اشمیت، هانا آرنت، پل ریکور، جان رالز، یورگن هابرماس و شنتال موف توجه داشت. کارل اشمیت در سال ۱۹۳۲ کتابی با عنوان «مفهوم امر سیاسی» نگاشت و در آن اعلام کرد که اساس امر سیاسی بر تفکیک دوگانه دوست و دشمن مبتنی است. اندیشمندان دیگر کوشیده اند تعریف خود را بر پایه موضع گیری در برابر این نگاه اشمیت مطرح کنند و فهم و نقد آرای آنها به طور مستقیم بر تعریف نظریه سیاسی تأثیر می گذارد.